

تمام جهان در من است

سید ایمان سرورپور

www.ketab.ir



سرشناسه: سرورپور، سید ایمان - ۱۳۶۲

عنوان و نام پدیدآور: تمام جهان در من است / سید ایمان سرورپور

مشخصات نشر: تهران / ایجاز / ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.

شابک: ۹۷-۹۷-۸۹۶۴-۶۰۰-۹۷۸

موضوع: موفقیت تحصیلی برنامه‌ریزی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ۴۲ س ۸ م / BF ۶۳۷

رده بندی دیویی: ۱ / ۱۵۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۱۷۶۹۸

تمام جهان در من است

سید ایمان سرورپور

چاپ اول ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۶۴-۹۷-۱

صندوق پستی ناشر: ۹۷۳-۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۹۱۵۴۷۵-۰۹۱۲۹۲۴۸۲۳۹

تلفکس: ۶۶۹۱۵۲۴۴

آدرس: خیابان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی،

کوچه مهدی، پلاک ۴ واحد ۱۰

ejazzbooks@gmail.com

[instagram.com:ejazzbooks](https://www.instagram.com/ejazzbooks)

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

- هدف چیست؟..... ۱۳
- یافتن نقاط قوت میانبری برای چیرگی بر نقاط ضعف..... ۱۸
- وظیفه‌ی ما بهترین خود بودن است..... ۱۹
- پیرریزی: شکستی که رها نشد..... ۲۲
- هم سکوت از هر گفتنی، شنیدنی‌تر است..... ۳۰
- مدف بدون عمل آرزو باقی می‌ماند..... ۳۱
- جاده‌ی موفقیت..... ۳۴
- قدرت در اعطای است..... ۳۷
- هدف را قربانی تمایلات بی‌جا نکن..... ۴۰
- انسان ایده‌آل گراست..... ۴۲
- راه رشد از رضایت می‌گذرد..... ۴۵
- سکوت..... ۵۱
- هر آن‌چه در جستن آنی، آنی..... ۵۳
- من از دید تو دیوانه‌ام، تو از دید من عادی هستی..... ۵۹
- زمان مناسب یعنی الان..... ۶۱
- آجر به آجر تا ساخت آینده..... ۷۰
- خوشبختی یعنی در مسیر رویاها بودن..... ۷۳
- معجزه، برای توست یا بخشی از تو؟..... ۷۴
- درون هر کدام از ما الماسی است در انتظار کشف شدن..... ۷۶
- تسلیم محض بودن + افزایش توانمندی = رسیدن..... ۷۹
- شکست‌هایت را فقط یکبار بشمر آن هم پس از پیروزی..... ۷۹
- ریسک خاص بودن را بپذیر..... ۸۱

- ۸۴..... غیر ممکن؛ برای تو یا برای من؟
- ۸۵..... گر همه نیک و بد کنی به خود کنی
- ۸۷..... جهان از تو چگونه یاد خواهد کرد.....
- ۸۸..... چرخه‌ی مثبت.....
- ۹۱..... هیچ تلاشی از بین نمی‌رود و فراموش نمی‌شود.....
- ۹۳..... انتخاب آرامش.....
- ۹۶..... مثبت رُبا باش.....
- ۹۹..... صبر.....
- ۱۰۱..... گاهی زندگی ما را به مویی بسته، خداوند خالق بال‌های پروانه.....
- ۱۰۳..... همه می‌خواهند جهان را تغییر دهند.....
- ۱۰۶..... مظلوم نمایی موعود.....
- ۱۱۲..... به استقبال چالش‌ها برو.....
- ۱۱۶..... رام کردن اسب وحشی.....
- ۱۲۲..... تیتروخوان زندگی دیگران نباش.....
- ۱۲۴..... بالاتر از وظیفه، قلبت را دنبال کن.....
- ۱۲۶..... ذهن بیکار جولانگاهی برای ترس‌ها و افکار منفی.....
- ۱۳۳..... از مثبت‌اندیشی توقع معجزه نداشته باش تا معجزاتش را ببینی.....
- ۱۳۶..... استراحت کن اما پا پس نکش.....
- ۱۳۹..... تنها جنگ خوب جهان، جنگیدن بر سر رویاهاست.....
- ۱۴۳..... تفکر سازنده.....
- ۱۴۵..... تغییر: رسم ناب طبیعت.....
- ۱۴۸..... به رکورد قبلیت هجوم ببر.....
- ۱۴۹..... ارتش تک نفره.....

- ۱۵۸..... اعدام به روش تلقین
- ۱۶۴..... موفقیت دهن پر کن دیگران نباش
- ۱۶۶..... تلقین همراه خوشبختی
- ۱۶۹..... استخدام می شوی یا استخدام می کنی؟
- ۱۷۱..... عمر ما را مجال امروز و فردا نیست
- ۱۷۴..... فصل آخر شکرگزاری
- ۱۸۱..... سخن آخر
- ۱۸۵..... تمرینات یادان کتاب

www.ketab.ir

مقدمه مولف

تمام جهان در من است

این بزرگترین دروغی است که روزی به خود گفتم
روزی که هیچ چیز با من نبود، نه شرایط و موقعیتی مناسب، نه
جایگاهی ویژه، نه سرمایه‌ای هنگفت و نه دستر حمایتگر.
همیشه در دلم می‌خواستم تکیه‌گاهی برای دگرگونی بازم و برایم سوال
این بود حال که خود تکیه‌گاهی ندارم آیا می‌شود تکیه‌گاهی برای
دیگران تبدیل شد؟ گویی در سرمایی استخوان‌ساز میان کولاکی
شدید گرفتار شده بودم، نه راه رفتی و نه راه بازگشتی. به سرمو که
نگاه می‌کردم هیچ آینده‌ی واضح و مطمئنی به چشم نمی‌خورد، هیچ
رد پایی برای دنبال کردن وجود نداشت. تنها چیزی که به آن اطمینان
داشتم این بود که سرما به زودی به مغز استخوانم خواهد رسید ولی
من نمی‌خواستم زندگیم در مرگی از جنس یک خواب خلاصه شود.
هیچ کس راهی برای آرزوهای من باز نکرد، این من بودم که باید تک و
تنها در سرزمینی بکر و مسیری صعب‌العبور برای خود راه باز می‌کردم،

دشوار بود اما درست مثل کسی که در میان برف‌های دست نخورده‌ای که گویی تا افق امتداد می‌یابد، یا باید می‌ماندم و در آن شرایط یخ می‌زدم یا یک تنه دل به رفتن می‌زدم...

من در برفی که تا کمر در آن فرو رفته بودم، تسلیم نشدن و حرکت کردن را انتخاب کردم.

من پذیرفتم که هیچ چیز ندارم، هیچ چیزی که شرایط را برایم مناسب‌تر کند و یا راه را هموارتر. وقتی با این پذیرش و آگاهی پای در مسیر گذاشتم، کم کم به قدرت دستانم پی بردم، به توان پاهایم و ندایی که جایی در درون من و هر روز با صدایی واضح‌تر از گذشته مرا به سمت خود می‌خواند... کوله بارم آنقدرها هم خالی نبود...

به گذشته که نگاه می‌کنم روزهای بسیاری را به خاطر می‌آورم که در تنهایی سپری شد، اما مغان این تنهایی برایم درس بزرگی بود، این که بدانم از هر کسی و هر چیزی جز باور به خود و پروردگارم بی‌نیازم و می‌توانم به تنهایی در سخت‌ترین سیرها به پیش روم. نفر اول بودن همیشه نقد و نظرات گاه سمی و دلسردکننده دیگران را برایم به همراه داشت، این امر به من آموخت که هر چقدر هم تلاش کنم نمی‌توانم همه را با خود همراه و هم نظر کنم، پس از تلاش برای متقاعد کردن و راضی نگه داشتن همه دست برداشتم و از نیروی خود با این تصمیم در خود ذخیره کرده بودم، در راستای پیشرفت سریع‌تر به راه بردم.

شرایط سخت، مشکلات و اشتباهات بهترین همسفران من شدند چرا که هر بار چراغی را بر سر راهم روشن کردند تا با دقت بیشتری در مسیر قدم بردارم.

یاد گرفتم نمی‌شود همه چیز را با هم داشت، پس بارها دست به انتخاب‌هایی دشوار زدم، انتخاب‌هایی که گاهی مرا از جریانی که به آن زندگی عادی می‌گفتند جدا می‌کرد اما همین انتخاب‌های متفاوت بود

که نتایج متفاوت را نیز برایم به همراه داشت.

زمین خوردن به من درس قوی‌تر بلند شدن داد، نمی‌دانستم چقدر می‌توانم قوی باشم تا این که سهمگین‌ترین کولاک‌ها بر من تاخت تا مرا مورد آزمایشی سخت قرار دهد. فهمیدم صبر، بی‌اختیاری در لحظه‌ی سقوط نیست، لحظه‌ای که دیگر کاری از تو ساخته نیست. صبر همان لحظاتی بود که آهسته پاهای یخ زده‌ام را به پیش می‌کشیدم و پاهایی که در سکوت زخم‌هایم را برای مبارزه‌ی فردا می‌بستم و دل‌گرم می‌کردم به رویایی که جز من کسی قادر به دیدنش نبود.

من هم باها طاقم طاق شد و از سختی مسیر شکایت کردم، آن‌جا بود که سکوت برون‌گاری شنیدم و دانستم که گاهی سکوت شنیدنی‌تر از هر گفتنی است.

هر قدمی که برمی‌داشتم مرا بیشتر و بیشتر به سوی جهان درونم سوق می‌داد، به این درک و آگاهی که گوی از همان ابتدا و همان گام نخست همه چیز با من و در من مریی رساندند به رویاهایم بوده، به این آگاهی که تمام جهان با من است و من سرچشمه‌ای برای اتفاقات خوب و بدی هستم که در جهان بیرون از من در جریان است حسی مشابه برعکس شنا کردن رودخانه تا یافتن منبع جوشش و یا پرواز بر خلاف بادهای موافق برای تجربه‌ی اوج گرفتن بالاتر از ابرها.

بله دروغی که در ابتدا صرفاً محرک من بود به باور قلبی‌ام بدل شد. به راستی جهانی از فرصت‌ها همواره جایی در درون ماست همان فرصت‌هایی که گاه در انتظار رسیدنش عمری را بیهوده هدر می‌دهیم. من هنوز هم در میدان نبرد، همچون سربازی در لشکر تک نفره‌ام برای رویاهایی می‌جنگم که هر بار سقفشان را بالاتر و بالاتر می‌برم اما با این تفاوت که امروز به این باور رسیده‌ام که برای شروع هر کاری نه منتظر بهبود شرایط بمانم و نه دستی حامی بلکه تنها باید در این کولاک راه

را برای آنچه خواستنی ماست باز کرد، همین.

دوست من! وسوسه‌ی ماندن در سرما، وسوسه‌ی خوابی لذت بخش است، چشمانت که گرم شود به خودت می‌آیی و می‌بینی عمرت را در یک خواب شیرین ولی بیهوده هدر دادی.

هر کدام از ما روزی، در لحظه‌ای و بر سر یک دو راهی بین انجام کار دشوار و یا رها کردن رویاهای، تنها به اندازه‌ی یک لحظه فرصت آن را داریم که زندگیمان را متحول سازیم. شاید امروز یکی از همین فرصت‌هاست. فارغ از تمام شرایطی که اکنون در زندگیت با آنها رو به رو هستی، می‌توانی بزرگترین انتخاب زندگیت را رقم بزنی.

زندگی به آن آموخت، با تکیه بر توان خود و تلاش مستمر هر محالی شدنی‌شده، پس به من اعتماد کن و قدم در این راه بگذار، راهی که اکنون کمی هم آرت‌تر است.

با من در این مسیر هم‌سفر باش، مسیری که در آن:
تو خود مسافری، سفر از بوسه و مقصد خود تویی